

آسیب شناسی بیکاری

دکتر محمود جامساز*

بحث ۱- نقش نهادها

معضل بیکاری بویژه پس از اتمام جنگ تحمیلی و رشد جمعیت جوان و جویای کار همواره به عنوان یک چالش بزرگ اقتصادی و اجتماعی مطرح بوده و به رغم تلاش مدیریت اقتصادی کشور در فراهم سازی مشاغل پایدار هنوز پس از گذشت سه دهه از شروع انقلاب اسلامی پدیده بیکاری درکنار تورم مزمن دو رقمی ملازم اقتصادی دولتی ماست. همه ما حکومت تفکری را که در صدر انقلاب،

و بهداشتی متناسب با رشد جمعیت متحول نگردید بلکه در بسیاری از زمینه‌های اقتصادی از جمله سرمایه‌گذاری‌های مولد که موجب مشاغل پایدار است، شاهد رشد منفی نیز بوده‌ایم. بطوریکه آمار مستخرج از منابع داخلی نشان می‌دهد میزان سرمایه‌گذاری سرانه صنعتی از ۲۳ هزار ریال در سال ۵۵ به حدود ۷ هزار ریال در سال ۷۸ یعنی حدود ۳۰۰ درصد کاهش داشته است. ضمن آنکه بسیاری از سرمایه‌ها نیز به سبب فقدان امنیت اقتصادی و ریسک بالای سرمایه‌گذاری راهی

افزایش نفوس اسلام را بر کفر و صهیونیسم تبلیغ می‌کردیاد داریم. همراهی این تفکر با بر خورداری خانوارهای مشمول یارانه در شکل کوپن‌های ارزاق عمومی و کمک‌های نقدی به خصوص در جوامع روستائی که عمده آنها به شهرها سرازیر شده و در حاشیه شهرهای بزرگ و کوچک اسکان یافته بودند. اسباب رشد جمعیت را به نرخ متوسط سالیانه ۳/۹ در صد طی سال‌های دهه اول انقلاب فراهم ساخت. در حالیکه نه تنها امکانات و زیر ساختها و نهادهای اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، فرهنگی

خارج شده است. فرایند فرار سرمایه حتی در دهه دوم انقلاب نیز شدت داشت بطوریکه متوسط خروج سرمایه از ایران طی سالهای ۹۴ تا ۹۸ میلادی، بر اساس آمار بانک جهانی حدود ۲۲۱۶ میلیارد دلار بوده و در سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۸) یعنی بیش از بیست سال پس از انقلاب تراز ورود سرمایه به ایران منفی بوده است. خروج سرمایه از ایران طی ۵ سال منتهی به سال ۸۶ نیز مجموعاً به میزان ۱۶/۵ میلیارد دلار با میانگین سالیانه ۳/۳ میلیارد دلار ثبت شده که ۸۵ برابر ورود سرمایه به ایران بوده است. مقایسه نرخ رشد سرمایه‌گذاری در برنامه سوم و برنامه چهارم نیز حاکی است که نرخ رشد سرمایه‌گذاری از ۱۱ درصد به ۴/۸ درصد نزول کرده که بی‌تردید دلایل این اقول را باید در توزیع نامتوازن نقدینگی، انباشت سرمایه در حوزه مسکن و رشد انفجارگونه بهای زمین و ساختمان همراه با سیل واردات کالاهای خارجی به بازارهای مصرفی کشور جستجو کرد لذا طبیعی است در چنین بستری از سرمایه‌گذاری روند رشد بیکاری بسیار از رشد اقتصادی پیشی گیرد و نرخ بیکاری معنی داری را بر اقتصاد کشور تحمیل کند. ما هیچگاه عادت نکرده‌ایم خود را برای مواجه با معضلات احتمالی و قابل پیش بینی آماده‌سازیم در بسیاری از موارد چشم خود را بر وقوعات قریب به یقین آینده نیز می‌بندیم و تنها در زمان بروز مشکل به فکر چاره جوئی می‌افتیم. بطور مثال هنگامیکه رشد ۳/۹ در صد سالیانه جمعیت به عنوان یک تهدید اقتصادی و اجتماعی بروز می‌کند در اندیشه اجرای برنامه‌های تنظیم خانواده و کنترل مولد که روزی به آن بها نمی‌دادیم افتاده و سعی در مهار رشد غیر متعارف جمعیت می‌کنیم و از سوی دیگر در ریشه‌کنی فوری پدیده بیکاری بی‌طاقتیم و لذا به پشتوانه وجوه حاصل از فروش ثروت ملی طرح‌های اشتغال زای سریع عمدتاً نا پایدار را در دستور کار قرار می‌دهیم. غافل از آنکه پدیده بیکاری ریشه در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه داشته و محصول جو مسلط اجتماعی و سیاسی دوران آغازین انقلاب بر جامعه و نا کارآمدی سیاست‌های اشتغال زائی طی ۳ دهه گذشته بوده است. عدم تاسیس و یا رشد نهادهای اجتماعی و اقتصادی و حقوقی موازی با رشد جمعیت، فقدان ظرفیت برنامه‌های

اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها در خلق فرصت‌های شغلی و سوء تدبیر مدیریت اقتصادی در هدایت منابع به سمت سرمایه‌گذاری‌های مولد ذوب شدن اقتصاد ملی در کوره مالکیت‌ها و تصدی‌گری‌های دولتی، اتخاذ سیاست‌های توزیعی برای جلب رضایت توده‌ها، عمدتاً ترویج رضایت بخشی‌های نا پایدار به مدد وجوه حاصل از فروش ثروت ملی، برخی از علل کمبود فرصت‌های شغلی در مقابل عرضه روز افزون کار است. که طی سالها به شکل‌گیری لشکر بیکاران انجامیده و اسباب گسترش ناهنجاری‌های اقتصادی و اجتماعی نظیر سرقت، اعتیاد، قاچاق، طلاق، فرار از خانواده و.... را فراهم ساخته و برهزینه‌های اجتماعی دولت‌ها بشدت افزوده ضمن آنکه افزایش شمار بیکاران ضریب مخاطرات سیاسی را نیز بالا برده است.

بحث ۲- چه باید کرد:

طبیعی است که باید برای رفع مشکل "کار ایجاد کرد" عبارتی با محتوای ژرف که جهت تحقق آن نیاز به تغییرات ساختاری و بنیادین است. زیرا تغییر و تحول در یک متغیر اقتصاد کلان در ارتباط تنگاتنگ با سایر متغیرها و تحت تاثیر عوامل درونی و برون اقتصادی وقوع می‌یابد. ولذا مطالعه روند شکل‌گیری و علل موجهه یک متغیر اقتصادی نظیر بیکاری بطور انتزاعی و مجرد و بی ارتباط با سایر متغیرها وافی بمقصود نیست. بیکاری پدیده ایست که در ارتباط با کلیت نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و حقوقی و تاثیر پذیری آن از طیف گسترده کنش‌های متقابل عوامل درون‌زا و برون زای نظام نظیر فعل و انفعالات ساختاری اقتصادی و سیاسی از جمله نظام تولیدی سنتی و عقب افتاده، فضای خاکستری کسب و کار، شیوه دیپلماسی خارجی و روابط برون مرزی، دامنه محدود تعامل با اقتصاد جهانی، کیفیت نظام مندی حقوق کار و... قابل ملاحظه است.

از این رو عقلا نیت نظری و عملی حکم می‌کند که از بعد داخلی از یک سو به تنظیم و تدوین و اجرای برنامه‌های موثر و کارا جهت ایجاد مشاغل پایدار مبادرت شود و از دیگر سوی مبارزه‌ای بی‌وقفه بمنظور زائل‌سازی عوامل بروز و گسترش بیکاری در جهت حفظ مشاغل موجود آغاز گردد. بی‌تردید توسعه درون‌زای تولید که خود مستلزم

تغییرات نهادی پیش گفته است موجد پدیداری فرصت‌های شغلی خواهد شد و بالعکس ایستائی تولید که نتیجه حاکمیت نهادهای معارض تولید است سبب نابودی مشاغل و از دست رفتن فرصت‌های اشتغال خواهد گردید. لذا بکارگیری استراتژی حفظ مشاغل موجود، ناپایائی مشاغل راه‌پایائی تبدیل کرده و از زوال اشتغال و نشست تدریجی نیروی کار در فرایند تولید جلوگیری می‌کند. ضمن آنکه تقویت تولید بر توسعه آن می‌افزاید و به خلق فرصت‌های شغلی جدید منجر می‌شود و سیکلی پویا از تولید و اشتغال را فراهم آورد. از بعد خارجی نیز تقویت تعامل با اقتصاد جهانی که مستلزم استقرار دیپلماسی قوی سیاسی و گسترش روابط دوستی و مودت برون مرزی است بی‌تردید ظرفیت اشتغال را از طریق جذب منابع سرمایه‌گذاری‌های خارجی و گسترش صنعت گردشگری، افزایش می‌دهد.

بر این اساس باید پذیرفت که مهار بیکاری مستلزم ایجاد زمینه‌ها و بسترهای مستعد بروز و ظهور اشتغال است قانون اساسی نیز بر این مقوله اشراف و تاکید دارد. بطوریکه در مقدمه این قانون، فراهم‌سازی زمینه مناسب برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی و تامین امکانات مساوی و متناسب با ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی انسان بر عهده حکومت اسلامی گذارده شده است. در اصل ۲۸ نیز دولت مکلف شده با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد امکان اشتغال بکار و شرایط مساوی را در برابر احراز مشاغل ایجاد کند. لذا اگر امروزه پدیده بیکاری به عنوان یک معضل اساسی اقتصادی و اجتماعی ظاهراً هر شده، علت را باید در فقد ظهور زمینه‌های مناسب کار پی‌گرفت.

بحث ۳- برنامه‌های اشتغال زائی

متأسفانه برنامه‌های اشتغال آفرینی دولت‌ها طی برنامه‌های اول، دوم و سوم توسعه اقتصادی از ظرفیت جذب عرضه نیروی کار موجود بی‌بهره بود. طی سال‌های ۷۰ تا ۸۰ بطور متوسط تعداد ۱/۳۵ میلیون نفر و در سال‌های ۷۵ تا ۷۹ نیز به طور متوسط ۱/۴۱۹ میلیون نفر به جمعیت ۱۰ ساله یا بیشتر اضافه شد. اما متوسط سالیانه تعداد

مشاغل ایجاد شده در برنامه دوم تنها ۲۸۱ هزار نفر بود و متوسط نرخ بیکاری در ۱۶ درصد به ثبت رسید.

برنامه سوم نیز با هدف تامین ۳/۸ میلیون فرصت شغلی با جرایم درآمد اما در عمل بطور متوسط ۵۷۰ هزار شغل ایجاد شد و لذا میزان اشتغال ایجاد شده مجموعاً یک میلیون از برنامه‌ها عقب ماند این در حالی بود که کارفرمایان و کارآفرینان بخش خصوصی به سبب مشکلات دست و پا گیر ناشی از قوانین کار، بیمه و مالیات، بکارگیری اتباع بیگانه عراقی و افغانی را بر نیروی کار داخلی ترجیح می‌دادند. که البته تداوم این فرایند در حال حاضر نیز به رغم ممنوعیت قانونی، در بستر استخدام‌های غیرقانونی قابل رویت است. ضمن آنکه بخشی از نیروی کار ساده و متخصص نخبگان دانشگاهی نیز راهی خارج شده‌اند که به سبب نبود اهرم نظارت بر مهاجرت نیروی کار، آمار صحیحی در این رابطه در دست نیست. فقدان یک نظام برنامه‌ریزی توانمند تجهیز نیروی انسانی که بطور سیستماتیک و قدرتمند وضعیت نیروی انسانی را در کشور بررسی و اطلاعات دقیق در مورد نقل و انتقالات نیروی کار در سطح کشور، مهاجرت به خارج، تعداد اتباع خارجی شاغل غیررسمی و میزان نیاز کشور به نیروی کار دانشگاه دیده در رشته‌های مختلف فنی و مدیریتی و علل گسست دانشگاهها و مراکز علمی با بازار کار را جمع‌آوری و طبقه بندی کند،

مسلماً برنامه‌ریزان اقتصادی را که بر مبنای اطلاعات نا کافی و یا واهی مبادرت به تدوین و تنظیم برنامه‌های اشتغال‌زایی می‌نمایند گمراه ساخته و به بی‌راهه می‌کشاند. یک نظام برنامه‌ریزی تجهیز نیروی انسانی توانمند قادر است نیروی کار مازاد را بر طبق ضوابط و پروتکل‌های بین‌المللی به خارج صادر کند و از ارزآوری آن بهره‌مند گردد و از نرخ بیکاری نیز بکاهد. اما ما نه تنها سهمی از حجم ارزآوری میلیاردها دلاری صدور نیروی کار در جهان به خود اختصاص نداده ایم بلکه به سبب خیل عظیم پناهندگان در کشور ارزآوری ما از این حیث منفی بوده و از طرفی سوء تدبیر مدیریت اقتصادی ما موجب شده تا کشورهای خارجی از مهاجرت نخبگان ما، که میلیارد ها تومان طی سال‌ها در مورد سرمایه‌گذاری شده است - استقبال کرده و آنان را به عنوان سرمایه‌های مجانی در اختیار گیرند.

بد نیست بدانیم که نتیجه یک بررسی در مورد سطح تحصیلات یک میلیون آمریکایی ایرانی تبار مورد مطالعه در سال ۹۰ در آمریکا نشان می‌دهد که ۵۶ درصد دارای تحصیلات لیسانس و ۲۶ درصد فوق لیسانس و دکترا بوده‌اند. متأسفانه ما به سادگی از کنار این آمارهای تکان دهنده عبور می‌کنیم و بر سر بدیهیات علم اقتصاد، اتفاق نظر نداریم تا در مسیر درست و منطقی حل معضلات اقتصادی از جمله بیکاری قرار بگیریم. بهمین دلیل راهکارها از

الزامات علم اقتصاد تبعیت نمی‌کند و لذا مشکلات نه تنها رفع بلکه انباشته می‌شوند. تعقیب طرح‌های اشتغال‌زای موقت و سریع به پشتوانه منابع ناپایدار نفتی و بدون در نظر گرفتن بهروری، تنها اتلاف منابع را در پی داشته است. اختصاص وجوه اداره شده یا تسهیلات تکلیفی به طرح‌های زود بازده بظاهر اشتغال‌زا لزوماً منجر به ایجاد اشتغال پایدار نخواهد شد مگر آنکه زمینه‌های تجهیز کلیه اسباب و ملزومات سرمایه‌گذاری مولد فراهم شود. زیرا بذرا باید در زمینی مستعد و مناسب کشت پاشید تا در وجود و حضور سایر عوامل ضروری و مکمل، برداشت محصول به حجم و کیفیت دلخواه بیانجامد. باید به این حقیقت واقف شویم که طرح‌های اشتغال‌زا بدون توجه به زیرساخت‌ها و زمینه‌های جذب مشاغل و صرفاً به اتکا منابع آسان رس نفتی رافع معضل بیکاری نیست. منابع مالی تنها یکی از ابزارهای ایجاد اشتغال مولد است که در نبود سایر ابزارها نظیر تخصص، دانش، مدیریت، امنیت اقتصادی و شغلی، نهادهای حقوقی متناسب با اشتغال و... بی‌تردید به اتلاف کشیده می‌شوند و تورم را تحریک می‌کنند.

بحث ۴ - اثر بخشی سرمایه گذاری مولد
قطعاً تزریق منابع مالی به اقتصاد زمانی در کاهش نرخ بیکاری اثر بخش است که در قالب سرمایه‌گذاری‌های مولد به اشتغال پایدار و تولید



ارزش افزوده بیانجامد. طبیعتاً عملکرد موفق این فرایند به تحریک طرف عرضه اقتصاد و کاهش قیمت‌ها منجر میشود. لذا میشود با یک تیر دو هدف را نشا نه رفت یعنی از طریق تخصیص بهینه منابع پولی و اعتباری کشور به امر سرمایه‌گذاری مولد دو متغیر سرکش اقتصادی یعنی بیکاری و تورم را به بند کشید.

از سوی دیگر، توزیع نامتقارن منابع با ارزش در اقتصاد کشور و هدایت آن به سمت سرمایه‌گذاری‌های غیر مولد اما با سودآوری پر جاذبه نیز به تحریک تقاضای بیشتر منجر می‌شود که عرضه‌ای در قبال آن شکل نمی‌گیرد لذا تورم تشدید می‌شود. از این رو راه چاره در تخصیص اعتبارات و منابع سرمایه‌ای به بخش‌های مولد اقتصادی با محوریت بخش خصوصی است که عملکرد بازار آزاد رقابتی سمت و سوی آن را مشخص می‌کند. بدین ترتیب این نوع سرمایه‌گذاری با ابتناء بر نیازهای بازار شکل می‌گیرد و منتج به ایجاد مشاغل پایدار و افزایش عرضه و رشد اقتصادی می‌شود و یک چرخه پایدار را تشکیل می‌دهد.

اما اشتغالی که به ایجاد ارزش افزوده و رشد تولید ناخالص داخلی نیانجامد بدون تردید ناپایدار

و موقتی خواهد بود زیرا دوام اشتغال مستلزم تداوم تولید است. بر این مبنا به نظر می‌رسد کثیری از طرح‌های زودبازده اعم از خود اشتغالی و یا اشتغال در بنگاه‌های کوچک مقیاس که در راستای سیاست‌های اعتباری دستوری از سوی دولت با پرداخت از منابع بانکی (سپرده‌های مردمی) صورت گرفته انحرافات از اهداف طرح داشته است. این انحرافات از ۴ درصد تا ۴۸ درصد از سوی مقامات مسئول اعلام شده است.

علی‌ایحال میزان انحراف واقعی هنگامی نمودار می‌شود که در مقابل حدود ۳۷/۶ هزار میلیارد تومان اعتبارات سرمایه‌گذاری روی طرح‌های زودبازده که طی سه سال گذشته انجام شده و طبق اعلام دولت نرخ بیکاری را به پائین‌تر از ده درصد کاهش داده، رشد اقتصادی معنی‌داری صورت گیرد. اما از آمار مربوط به رشد اقتصادی چنین برداشتی مستفاد نمی‌شود. این امر بیانگر آن است که سرمایه‌ها به سمت بخش‌های مولد اقتصادی و بنگاه‌های کارآمد و پویا حرکت نکرده و لذا مشاغل ایجاد شده پایدار نخواهد بود ضمن آنکه تورم هم افزایش یافته است.

این در حالیست که اگر سیاست‌ها در جهت و با

هدایت سرمایه‌ها به سمت بخش‌های مولد اقتصاد اتخاذ شوند، اقتصاد با سرعت رشد می‌کند و رشد اشتغال را با رشد نیروی کار سازگار می‌نماید که نتیجه آن کاهش نرخ بیکاری است.

گرچه بر اساس منحنی فلیپس - که در پی نام میدع آن فیلپس دانشمند انگلیسی نام‌گذاری شده - رابطه معکوس بین بیکاری و تورم نشان داده شده است. بدین مفهوم که با کاهش نرخ بیکاری تورم افزایش می‌یابد و بالعکس. اما تحقق این امر معطوف به زمانی است که تغییر در نرخ رشد تقاضای کل ایجاد شود، ولی تغییرات در عرضه کل سبب می‌شود که نرخ‌های تورم و بیکاری هم‌سوی یکدیگر تغییر کنند. بدین معنا که شوک‌های عرضه نا مطلوب، نرخ‌های تورم و بیکاری را توأماف افزایش می‌دهد و در مقابل، تغییرات مطلوب در عوامل تاثیرگذار بر عرضه کل، باعث تنازل توأمان نرخ بیکاری و تورم می‌شود. انتقاد بر منحنی فلیپس از همین منظر قابل تامل است زیرا همواره رابطه بین دو متغیر تورم و بیکاری معکوس نیست بلکه با تاثیرپذیری از سیاست‌های اقتصاد کلان این رابطه مستعد تغییر است.



بر این اساس باید پذیرفت فرضیه‌ای که اشتغال را به بهای رشد تورم پی می‌گیرد قابل دفاع نیست. زیرا رشد تورم هزینه نهاده‌های تولید از جمله حقوق و دستمزد را افزایش می‌دهد، بر قیمت تمام شده می‌افزاید و تورم را تشدید می‌کند. افزایش دستمزدها سبب می‌شود که کارفرمایان نه تنها کارگر جدید استخدام نکنند بلکه از تعداد کارگران بکاهند. لذا بیکاری افزایش می‌یابد که این خود نقض غرض است. از این رو اصرار بر استمرار طرح‌های زود بازده که با زگشت منابع بانکی را نیز با تردید رو به رو ساخته پذیرفتنی نیست و شایسته است توزیع منابع و اعتبارات با هدف ایجاد و تداوم اشتغال مولد و پایدار صورت گیرد. بدیهی است پیش نیاز این سیاستگذاری‌ها شناسایی و کشف ظرفیت‌های بالقوه اقتصادی کشور است تا با بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری‌های مولد، اعمال مدیریت علمی و تکنولوژی روزآمد و تلفیق بهینه منابع تولید بتوان تقاضای کار را با عرضه آن هماهنگ ساخت و مشکل عدم تطابق نیروی انسانی با ظرفیت اقتصادی کشور را زایل نمود.

اما نکته مهم و کلیدی آنست که نه ظرفیت‌های موجود بالقوه اقتصادی کشور را بطور کامل می‌شناسیم و نه در صورت شناخت از ظرفیت‌های موجود در حد مطلوب بهره می‌گیریم و در موقعیت اشتغال ناقص عوامل تولید بسیاری از مزیت‌ها را از دست می‌دهیم زیرا عوامل متعددی که با تار و پود اقتصاد دولتی عجین هستند نظیر فضای کسب و کار نامطلوب، عدم مطلوبیت قانون کار و روابط متقابل کارگرو کارفرما، مقررات اداری مالیاتی و گمرکی دست و پاگیر، فقدان یک نظام توانمند تجهیز نیروی انسانی، شیوع کالای قاچاق، ضعف نظام حقوقی و قضائی در حفظ امنیت اقتصادی و صیانت از حقوق و آزادی‌های فردی به ویژه حقوق مالکیت و کارآفرینی و حقوق کار و از همه مهمتر شیوه تخصیص منابع بین نیازهای واقعی اقتصاد و... موانع مستحکمی را در مسیر به فعل درآوردن ظرفیت‌های بالقوه اقتصادی بوجود آورده‌اند که ذیلاً به اختصار به آنها می‌پردازیم.

بحث ۵- فضای نامطلوب کسب و کار
اقتصاد دولتی به سبب ماهیت انحصارگری و

مداخله در بازارها و اعمال سیاست‌های تعیین و تثبیت قیمتی و تصویب قوانین و مقررات متکثرو پیچیده بعضاً مغایر با قوانین ذاتی و قانونمندی‌های ماهیتی علم اقتصاد، از طریق تسلط بر بازارها، فضای رقابتی را زائل ساخته و مسیر رشد و شکوفائی انگیزه‌ها، استعدادها و قابلیت فعالان اقتصادی بخش خصوصی را مسدود می‌کند. هر چه نظام اقتصادی دولتی تر باشد، فضای کسب و کار بخش خصوصی تنگ‌تر شده و سرمایه به سمت فعالیت‌های غیر مولد که قابل پی‌گیری حسابرسی و ممیزی مالیاتی نیستند و اموری که می‌توانند دور از نگاه مقررات و قواعد مربوط به تحصیل جواز کسب و کار غیر فعال شوند، یعنی فعالیت‌های غیر رسمی سوق پیدا می‌کنند، در کشور ما، فضای کسب و کار بدلیل حاکمیت اقتصاد دولتی و تسلط دولت بر اقتصاد و وجود قواعد و مقررات پیچیده برای شروع کسب و کار و سختی شرایط استخدام، کار یا بی‌وکار آفرینی و وجود نهادهای رسمی و قدیمی مربوط به کار، بیمه، تجارت و غیره، فضائی خاکستری و غیرشفاف است و لذا ضرورت تغییر و تحول بنیادین در نهادهای کهنه و قدیمی مانع رقابت و شکوفائی بخش خصوصی و بطور کلی اقدامات موثر در جهت بهبود فضای کسب و کار بشدت احساس می‌شود.

شایان ذکر است که بانک جهانی اخیراً طی گزارشی در خصوص مرتبه و وضعیت شاخص کلی کسب و کار در کشورهای جهان برای سال ۲۰۰۸ پیش‌بینی‌هایی نموده و مرتبه ایران را نیز در جهان از این حیث تعیین کرده است. شاخص کلی کسب و کار متشکل از چند شاخص فرعی است که از صفر تا ۱۰۰ امتیاز بر حسب کارائی کسب می‌کنند. این شاخص‌ها عبارتند از: شاخص‌های شروع کسب و کار، شاخص کسب مجوزهای لازم برای کسب و کار، شاخص قراردادهای شاخص استخدام نیروی کار، شاخص پایداری استخدام، شاخص حمایت از سرمایه‌گذاری، شاخص تجارت مرزی، شاخص ورشکستگی، مالیات و کسب اعتبارات بانکی. بر اساس امتیازات مکتسبه در شاخص‌های فرعی شاخص کل محاسبه می‌شود که ایران از ردیف ۱۳۵ در جهان در سال گذشته به رتبه ۱۴۲ تنزل کرده است این در حالیست که اخیراً نسبت به بهبود فضای

کسب و کار و کارآفرینی از سوی مسئولین ذیربط توجه شده و تدوین استراژی ملی کارآفرینی که در واقع برنامه‌ای با نگاه به آینده است و طرحی تحت عنوان قانون فضای مساعد کارآفرینی و رفع موانع کسب و کار که پیش‌نویس آن بر حسب مصوبه مجلس بر عهده اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران به عنوان مهم‌ترین نهاد نماینده بخش خصوصی گذارده شده در دستور کار مجلس قرار گرفته. اما با این وصف به نظری رسد راهی بس طولانی در جهت استقرار فضای کسب و کار مطلوب در پیش است.

بحث ۶- قوانین و مقررات

بی‌تردید هزینه نیروی کاریکی از عوامل مهم تعیین‌کننده قیمت تمام شده تولید محسوب می‌شود که در کشور ما به رغم آنچه که ظاهراً مشاهده می‌شود - با در نظر گرفتن بهروری نازل عامل کار - بسیار گران است. اظهار نظر کانون دانش‌آموختگان اقتصاد ایران در سال ۸۵ حاکی است که جمع‌پرداختی معادل ارزی کارفرما برای یک ساعت کار مفید، با توجه به محاسبات بهره‌وری سالیانه در ایران ۱۳/۲ برابر متوسط نرخ جهانی است. که از وجود یک بحران جدی قابل تامل حکایت دارد. با این وصف حقوق و مزایائی که فارغ از میزان بهره‌وری لیاقت و شایستگی کارگر ایرانی بر حسب قانون به وی پرداخت می‌شود و حمایت‌هایی که به لحاظ امنیت شغلی وی از دولت صورت می‌گیرد. به شیوه‌ای است که هرگونه انگیزه افزایش بهره‌وری و کارائی بهتر را در وی نابود می‌سازد. این در حالی است که کارفرما باید در افزایش حقوق و مزایای کارکنان خویش از نظام ارزشیابی کار و میزان تأثیرگذاری نیروی کار بهره‌وری و سوددهی بهره‌گیرد. هیچ دلیل عقلانی و موجهی وجود ندارد که دو کارگر که از لحاظ مهارت، وظیفه‌شناسی و بهره‌وری با هم یکسان نیستند از حقوق و مزایای مساوی برخوردار شوند. در این که حداقل حقوق و دستمزد، استفاده از مرخصی و تعطیلات باید تابع قوانین و مقررات وزارت کار باشد. شبهه‌ای نیست اما لازم است شرایط برای انعقاد قرارداد آزاد بین کارگر و کارفرما نیز برقرار باشد و اضافات، ترفیعات، پاداش و تشویق و تنبیه لازم است از نظام ارزشیابی حاکم بر موسسه

متبوع پیروی کند. متأسفانه نگاه قوانین و مقررات کار در کشور ما نسبت به کارفرما و کارآفرین بخش خصوصی تردیدآمیز و توأم با بی‌اعتمادی است. در حقیقت قانون کار به منظور حمایت از کارگر ضعیف و تحدید اختیارات کارفرمای مقتدر تدوین شده است که ریشه آن را باید در پیشینه روابط کارگر و کارفرما که در حدود ۲ قرن گذشته در چارچوب رابطه مالک و مملوک و یا پس از آن به صورت اجاره انسانی توسط انسانی دیگر تعریف می‌شد، پی گرفت. به همین دلیل است که صیانت از نیروی کار جزء وظایف اصلی وزارت کار قرار گرفته و قانون کار به عنوان حامی حقوق کارگر در مقابل کارفرما - در راستای آموزه‌های سوسیالیستی - اصل همسویی منافع کارگر و کارفرما را مخدوش کرده و آنان را در تقابل با یکدیگر قرار داده است. لذا شایسته است آسیب‌شناسی این عارضه اقتصادی و اجتماعی که منشأ بروز تعارضات و اختلافات بین کارگر و کارفرماست و کارآفرین را در سرمایه‌گذاری و خلق فرصت‌های شغلی مردد می‌سازد، مورد توجه تصمیم‌سازان و متصدیان کار کشور قرار گیرد. زیرا این عارضه بنیادین در نهایت به کاهش بهره‌وری نیروی کار، افزایش هزینه تمام شده تولید و غیررقابتی شدن محصولات می‌انجامد، که به زیان تولید و اقتصاد ملی است.

با این حال بر کسی پوشیده نیست که بخش خصوصی در پی افزایش منافع خویش است لذا نقش نیروی کار را به عنوان یکی از مهمترین عوامل تولید، در کاهش هزینه و بهبود کیفیت محصول ب خوبی ادراک می‌کند. از این رو طبیعی است که صیانت از حقوق کارگر توسط کارفرما در یک اقتصاد آزاد رقابتی به عنوان یک اصل، پذیرفته شود. زیرا جلب رضایت بیشتر کارگر به شیوه مرسوم در کشورهای توسعه یافته وی را در جهت ارائه کار بهتر و با کیفیت تر ترغیب کرده و به نفع کارفرماست که شرایط کار مطلوب را برای کارگر فراهم کند. این مفهوم یک قانون نانوشته‌ای است که طبیعتاً توسط کارگر و کارفرما قابل ادراک است. اما چنین مفهومی از قوانین مدون در ایران که کارگر را در مرکز حمایت و توجهات خود قرار داده و قصد حمایت از وی را در برابر کارفرمای به اصطلاح استثمارگر دارد مستفاد نمی‌شود. طبیعی است آنچه که از قانون کار

ادراک می‌شود، منشأ شکل‌گیری کنش‌های متقابل کارگر و کارفرماست. زیرا انسانها بر اساس نوع ادراک خود از واقعیت‌های محیط پیرامونی خویش تصمیم‌گیری کرده و رفتار خود را شکل می‌دهند. لذا باید پذیرفت که معضلات ناشی از روابط کارگر و کارفرما نیز منبعت از سلسله رفتارهایی است که بر اساس فهم آنان از قوانین و مقررات کار - بعضاً ناپایدار و نامهربان با تولید و نامناسب برای یک محیط کار صمیمانه - شکل می‌گیرد. به طور مثال قانون کار، اخراج کارگر را معطوف به تحمل هزینه‌های سنگین بر کارفرما نموده است. درک این واقعیت از سوی کارگر بی‌گمان مسئولیت‌پذیری وی را در انجام تکالیف خود و رعایت انضباط کار و مقررات داخلی کارگاه کم‌رنگ می‌کند. این در حالی است که برخی از مشاغل ناپایدارند و یا زمانی می‌رسد که لازم است برخی از مشاغل به سبب پیشرفت تکنولوژی، رکود و یا مواجه شدن کارفرما با شرایط سخت اقتصادی حذف شوند و کارفرما مجبور به تعدیل نیروی کار خود گردد، بی‌تردید در چنین شرایطی تحمیل نیروی کار مازاد به کارفرما در شیوه مناسبات و روابط آنان تأثیرات بسیار منفی بجای خواهد گذارد. ضمن آن که یکی از قوانین ذاتی علم اقتصاد یعنی قانون بازده نزولی را نیز نقض خواهد کرد.

این در حالیست که در کشورهای پیشرفته صنعتی تکلیف نیروی کار مازاد روشن است. کارگر بیکار شده از طریق سازوکار تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری تا زمان پیدا شدن شغل جدید تأمین مالی می‌شود اما در کشور ما برغم اصل ۲۹ قانون اساسی که بر خورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، ازکارافتادگی، بی‌سرپرستی و در راه ماندگی حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به صورت بیمه و غیره را حق همگانی تلقی کرده است، حمایت موثری از کارگر اخراجی در دوران بیکاری صورت نمی‌گیرد. به همین دلیل است که هزینه اخراج کارگر مازاد یا خاطی بر کارفرما تحمیل می‌شود تا از مخاطرات دولت در مقابل گسترش بیکاری کاسته شود.

هم اکنون واگذاری بسیاری از موسسات تولیدی دولتی مشمول اصل ۴۴، در فرآیند خصوصی‌سازی به علت وجود نیروی کار مازاد و

پرهزینه با مشکل روبروست. نیروهایی که به علت سابقه طولانی برای خود حق آب و گل قائلند و نمی‌توان وجودشان را نادیده انگاشت. لذا هیچ سرمایه‌گذاری خود را درگیر مسائل و معضلات کارگری نخواهد کرد. مگر سازمان‌های عمومی شبه‌دولتی نظیر سازمان‌های بیمه اجتماعی و بازنشستگی کل کشوری که بابت مطالبات سنگین خود از دولت، بار خرید این گونه موسسات را در فرآیند تسویه بدهی دولت به آنان بر دوش کشند. با این وصف از شروع برنامه اول توسعه تاکنون هیچ‌گاه اهداف واگذاری‌ها محقق نشده است.

علیهذا قانون کار خود به عنوان عامل ضد کار عمل کرده و بیکاری را ترویج می‌دهد. زیرا با واقعیت‌های اقتصادی جهان امروز بیگانه است اصلاح این قانون در جهت حفظ مصالح اقتصاد ملی ضروری است. سرمایه‌گذاری و سرمایه‌داری در کشور باید یک ارزش تلقی شود، شایسته است سرمایه‌گذار از احترام قانونی و اجتماعی برخوردار گردد. مبارزه موثر با رانت‌خواری و رانت‌جویی و افشاء فاسدین اقتصادی، سرمایه‌دار اصیل و کارآفرین را از فاسد و سوداگر متمایز ساخته و بتدریج نگرش ضد ارزشی به سرمایه و سرمایه‌دار جای خود را به نگرش ارزشی داده و حرمت کارآفرین در جامعه حفظ می‌شود. افزایش قدر و منزلت سرمایه‌گذاران و کارآفرینان در اجتماع، بلا تردید زمینه را برای ایجاد فرصت‌های شغلی جدید فراهم می‌سازد که رشد و شکوفایی تولید پی‌آمد آن است.

بحث ۷- فقدان نظام توانمند تجهیز نیروی انسانی:

نبود وجود زمینه‌های مناسب در سرمایه‌گذاری منابع انسانی و یا اعمال سیاست‌های ناسازگار با بهره‌گیری از استعدادها، قابلیت‌ها و مهارت‌های نیروی انسانی یکی از عوامل مهم رشد بیکاری است. سرمایه‌گذاری در منابع انسانی هم علت و هم معلول رشد اقتصادی است. وجود منابع انسانی آموزش دیده و ماهر و متخصص سبب پویایی تولید و اقتصاد می‌شود و رشد اقتصادی نیز اسباب تجهیز منابع انسانی ماهر و باارزش را فراهم می‌کند و از طرفی آموزه‌های فرهنگی و اجتماعی را گسترش داده و در تنظیم توالد و

تناسل جامعه تأثیر مستقیم می‌گذارد. تجربه نشان می‌دهد که در کشورهای فقیر و یا خانواده‌های محروم، میزان مولید بیش از کشورهای غنی و یا خانواده‌های ثروتمند است. لذا هرچه کشور ثروتمندتر و سطح رفاه اقتصادی و عمومی بالاتر باشد از فشار جمعیت کار کاسته می‌شود. از این رو می‌توان رشد بی‌رویه جمعیت، ساختار نامناسب جمعیتی و رشد بیکاری را ناشی از ناکارآمدی سیستم اقتصاد دولتی دانست. زیرا بسیاری از تحولات اجتماعی از جمله ازدیاد نسل ریشه در اقتصاد دارد. رشد جمعیت در برخی از کشورها موهبت است. زیرا منابع انسانی به عنوان مهمترین و باارزش‌ترین عامل رشد اقتصادی تلقی می‌شود، کشور ژاپن با مساحتی به مراتب کوچکتر و جمعیتی به غایت بیشتر از ایران در موقعیت فقر کامل منابع طبیعی و در شرایط پس از جنگ جهانی دوم که به شدت از ابعاد مختلف بویژه اقتصادی آسیب دیده بود. با بهره‌گیری از نیروی کار با کیفیت بالا، اقتصاد خود را بازسازی کرد. بطوری که در دهه ۱۹۶۰ اقتصاد ژاپن با نرخ متوسط سالیانه ۱۱ درصد رشد، موقعیت اقتصادی مطلوب را بازیافته بود. این کشور بیش از ۹۰ درصد نیازهای انرژی و مواد اولیه خود را وارد می‌کند اما جبران‌کننده کمبود

منابع طبیعی در ژاپن بی‌تردید همین منابع انسانی کارا و با ارزش است.

متأسفانه در کشور ما به مقوله توسعه منابع انسانی توجه چندانی نمی‌شود. دانشگاه‌های متعدد تأسیس شده اما حلقه‌های اتصال صنعت و تولید با دانشگاه و مراکز آموزش عالی شکل نگرفته‌اند و لذا عرضه نیروی کار دانش‌آموخته با تقاضای صنعت و تولید به لحاظ تخصص و مهارت هماهنگی لازم را ندارد و لذا دانش‌آموختگان در بازار کار سرگشته و سرگردان و صنایع، با خلاء متخصص مدیریتی و فنی و مهارت حرفه‌ای روبرو هستند. خلاء تخصص، پویایی تولید را محدود ساخته و در یک مدار بسته، توسعه و رشد آن را عقیم می‌سازد. از این رو امکان باز شدن فضایی برای انطباق عرضه و تقاضای نیروی کار از احتمالی ضعیف برخوردار است.

بحث ۸- پدیده قاچاق، عامل نابودی تولید و اشتغال:

استمرار پدیده قاچاق کالا یکی از عوامل مهم نابودی تولید و اشتغال است. کالاهایی که از مجاری غیر رسمی و پنهان از دید و نظارت مأمورین گمرک به کشور ورود می‌کنند قاچاق تلقی می‌شوند. این کالاها دو نوعند: نوع اول

آنهایی است که به طور کلی ورودشان برطبق قانون تحت هر شرایطی ممنوع اعلام شده و بالطبع فروش آنها در داخل کشور مشمول پیگرد کیفری است. اما نوع دوم کالاهایی هستند که ورود آنها با پرداخت تعرفه‌های گمرکی و سود بازرگانی بلامانع است. هدف از اعمال تعرفه‌ها حمایت از تولیدات مشابه داخلی است تا کالاهای داخلی بتوانند در عرصه رقابت با کالاهای خارجی وارداتی در بازار ماندگار شوند. قاچاقچیان عمدتاً در عرصه واردات این نوع کالاها فعالند. زیرا فقط در مبادی ورودی کشور خطر می‌کنند و در فقدان یک سیستم نظارتی کارآمد دولتی کالای خود را به راحتی در جای جای کشور عرضه کرده و حتی برای فروش آن از تبلیغ قانونی در رسانه‌های نوشتاری و گفتاری و تصویری و بیلبوردهای خیابانی نیز فروگذار نمی‌کنند.

جذابیت قیمتی این کالاها به علت عدم پرداخت تعرفه‌های گمرکی و سود بازرگانی در مقابل تولیدات داخلی مشابه، اسباب تضعیف بازار تولید داخلی را فراهم کرده و سبب ایستایی تولید می‌شود. در واردات ترانزیت نیز تخلفاتی ناشی از جابجایی کالا و به اصطلاح رسوب کالا در کشور متداول است، در زمینه واردات عبور موقت نیز بعضاً همین وضعیت حاکم است. به



طور کلی بخشی از کالاهای ورود موقت سر از بازار آزاد درآورده و به تولید داخلی ضربه می‌زنند که به زیان اشتغال است. البته این پدیده مختص واردات کالای قاچاق نیست، بلکه واردات قانونی نیز اگر در ارتباط منطقی با صادرات غیرنفتی کشور صورت نگیرد، از نقطه نظر حفظ مشاغل موجود بارآور آثار زیانباری است، بدون شک در برابر هریک میلیارد دلار واردات، کثیری از فرصت‌های شغلی از دست می‌رود. گرچه طی دو سال اخیر صادرات غیرنفتی با احتساب پتروشیمی از رشد بیش از هدف برنامه چهارم برخوردار شده، اما تا زمانی که رابطه مبادله یعنی نسبت بهای یک کیلوگرم کالای وارداتی به بهای یک کیلوگرم کالای صادراتی به سود واردات و به زیان صادرات است و تراز تجاری بدون نفت منفی است و حجم واردات نیز از پنجاه میلیارد دلار گذر کرده و واردات در کسوت قاچاق افزایش یافته، اثر بخشی صادرات غیرنفتی بر دوام تولید و اشتغال محل تردید است. با این وصف شایان

ذکر است که اعمال سیاست‌های وارداتی با رویکرد توسعه تولید همراه با ریشه‌کنی و محو زمینه‌های قاچاق، آثار مثبتی بر حفظ مشاغل موجود و رشد تولید داخلی و افزایش فرصت‌های شغلی می‌گذارد، که لازم است بطور جدی پیگیری شود.

بحث ۹- نبود نظام حقوقی پیشرفته و امنیت اقتصادی:

یکی از فاکتورهای مهم گسترش سرمایه‌گذاری مولد، تولید و اشتغال، استقرار امنیت اقتصادی است. بی‌تردید وجود یک نظام حقوقی و تشکیلات قضایی پیشرفته متضمن تأمین امنیت اقتصادی در کشور است. بسیاری از موارد نقض ایفای تعهد و تحمیل زیان به تولیدکننده در فرآیند ارائه خدمات دولتی نظیر تطویل غیرمعارف اخذ مجوزهای متعدد، اختلالات شبکه برق دولتی که باعث اضرار به تولید می‌شود، تأخیر در پرداخت وام‌های بانکی

مصوب و همچنین زیان‌های ناشی از کم‌کاری کارکنان، بهره‌وری نازل نیروی کار و وجود نیروی مازادکار تحمیلی و... در قوانین و متون حقوقی، تجاری و صنعتی، تعریف نشده و تولیدکننده و کارآفرین در مواجهه با آنها از هیچ پشتیبان حقوقی و قانونی برخوردار نیست. نارسائی‌های آشکاری که در برخی از قوانین نظیر چک و سفته و بطور کلی معاملات نسبه و مشروط موجود است و روند بسیار طولانی رسیدگی قضایی به پرونده‌های دعاوی و شکایات و هزینه‌های حقوقی و دادرسی مترتبه، کارآفرینان را محتاط و محافظه‌کار ساخته و از توسعه فعالیت‌های خود منصرف می‌سازد.

در یک نظام حقوقی پیشرفته و کارآمد که هر فعل خلاف و جرمی به روشنی تعریف شده و تکلیف متخلف و مجرم به وضوح مشخص گردیده و کلیه فعالیت‌های اقتصادی در پوشش امنیتی کامل قضایی و حقوقی قرار گرفته، کارآفرینان بدون کمترین هراسی اقدام به



سرمایه‌گذاری مولد می‌نمایند و تحت حمایت قانون و انواع پوشش‌های بیمه‌ای که ریسک را به حداقل تقلیل می‌دهد، دامنه عملیات خود را گسترش می‌دهند و فرصت‌های شغلی فراوانی که منجر به اشتغال پایدار می‌شود را فراهم می‌سازند. امنیت اقتصادی جلوه‌ای از امنیت جامع است زیرا وجود محیط و فضای امن اقتصادی مرهون استقرار محیط و فضای امن سیاسی و قضایی و اجتماعی است که پابرجایی آن تنها در سایه حاکمیت دموکراسی و مردم‌سالاری مقتدر فارغ از تنش‌های سیاسی داخلی و خارجی امکان پذیر می‌شود و راه را برای توسعه تولید و رشد اشتغال هموار می‌سازد.

بحث ۱۰- فرآیند نا بینه تخصیص منابع

منابع مالیاتی، در کشورهای پیشرفته صنعتی منبع اصلی درآمدهای دولت‌ها را برای اداره کشور در عرصه وظایف حاکمیتی و نظارتی تشکیل می‌دهند در حالی که در برخی از کشورهای در حال توسعه بر خوردار از منابع طبیعی از جمله ایران و جوه حاصل از خام‌فروشی یک یا دو ماده طبیعی مثل نفت و گاز عمده‌ترین منبع درآمدی دولت‌ها تلقی شده و لذا منابع مالیاتی در درجه بعدی اهمیت قرار گرفته‌اند. به همین دلیل سازوکارهای پیشرفته علمی جهت وصول مالیات تبیین و پیگیری نشده است. در کشور ما نیز از بدو دستیابی به درآمدهای نفتی همین شیوه حاکم بوده است. بویژه آن که در حال حاضر درآمدهای نفتی به طرز چشمگیری افزایش یافته و نحوه دسترسی دولت به این درآمدها و شیوه تخصیص آنها بین نیازهای دولتی و ملی حساسیت‌های زیادی را در میان نخبگان جامعه اعم از کارشناسان اقتصادی مالی و سیاسی برانگیخته است.

ناگفته پیداست که تخصیص منابع به مصارف در بودجه‌های سالیانه منعکس است و از آنجایی که بودجه مجموعه سیاست‌گذاری‌های مالی و پولی، ارزی و تجاری و فی‌الواقع شیوه اداره کشور و اقتصاد ملی را به نمایش می‌گذارد. لذا تأثیرگذاری آن بر متغیرهای اقتصاد کلان انکارناپذیر است. بر این اساس متغیر بیکاری نیز به عنوان یکی از متغیرهای کلان اقتصادی نمی‌تواند نسبت به عملکرد بودجه بی‌تفاوت باشد و از آن تأثیر نگیرد. لذا چنانچه فرآیند

تخصیص منابع بر اساس عملکرد بازار- که تعیین‌کننده سمت و سوی سرمایه‌گذاری‌های مولد و مبین نیازهای واقعی اقتصادی است- شکل نگیرد، بمعنی هدایت منابع نفتی به سمت نیازهای مصرفی ترجیحی حکومتی و دولتی است که به شدت از حجم فیزیکی دولت و ملاحظات سیاسی تبعیت می‌کند. بدیهی است ورود منابع نفتی که فروش ثروت ملی است و منشأ تولیدی ندارد به جریان پولی کشور و عدم جذب آن در سرمایه‌گذاری‌های مولد عامل اصلی رشد نقدینگی و تورم است. زیرا بر اساس تعاریف اقتصادی تورم حاصل پیشی گرفتن رشد نقدینگی از رشد اقتصادی است. این به مفهوم آن است که نقدینگی در ظرفیت اقتصاد کشور جذب نشده تا به تولید ارزش افزوده، اشتغال و افزایش محصول و عرضه ملی منجر شود و تقاضای اضافی ناشی از انباشت نقدینگی را جذب کند.

بدیهی است ترجیح رویکرد سیاست‌های توزیعی و مصارف دولتی بر سیاست‌های تولیدی، بر تورم و حجم واردات می‌افزاید که در هر دو مورد نه تنها شکل‌گیری سرمایه‌گذاری مولد را با چالش جدی روبرو می‌کند بلکه تولید داخلی در فرآیند اقتصاد تورمی و وارداتی ضربه پذیر شده و خطر نابودی مشاغل موجود را نیز افزایش می‌دهد.

طبیعی است که منشأ شکل‌گیری این سیاست‌ها در نابهینگی تخصیص منابع بین نیازهای واقعی کشور نهفته است. تحول در این مقوله اساسی که از اتلاف منابع جلوگیری می‌کند و اسباب تقویت تولید، رشد اقتصادی و اشتغال را فراهم می‌سازد در زمره تحولات بنیادین ساختاری است که از اهداف اصلی سند چشم‌انداز توسعه بیست ساله، برنامه چهارم و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی به عنوان اسناد بالادستی بودجه‌های سالیانه بشمار می‌رود اما با این وصف این مهم در طرح تحول اقتصادی اخیر دولت مغفول مانده است.

سخن آخر:

تکالیف مصرح در اسناد بالادستی یاد شده منبعث از درک درست از علل موجد نارائیه‌ها و ناکارآمدی‌های اقتصادی موجود و لزوم تغییر و تحول در رژیم اقتصاد دولتی و الزام در قرار گرفتن در زنجیره اقتصاد جهانی است. تکالیفی

نظیر کوچک‌سازی دولت، آزادسازی اقتصادی، تقویت بخش خصوصی و رقابت‌پذیری اقتصاد، اگر در مسیر اجرایی درست قرار گیرند پاسخ بسیاری از نابسامانی‌ها و نارسائی‌های اقتصادی و اجتماعی کشور را خواهند داد. اما متأسفانه عملکرد دولت عمدتاً در تعارض با سیاست‌های کلی که جایگاه مطلوب اقتصادی و علمی و فرهنگی کشور را در آینده منطقه طراحی کرده است، قرار دارد. زیرا برغم تکالیف صریح در مورد کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی، شاهد رشد بیشتر دولت و شرکت‌های دولتی هستیم و توفیقی در فرآیند خصوصی‌سازی واقعی نداشته‌ایم. دستیابی به نرخ بیکاری ۸/۴ درصد در پایان برنامه چهارم مستلزم آن بود که بر مدار تکالیف برنامه حرکت می‌کردیم اما اینک نیل به این هدف نیازمند به تحقق رشد اقتصادی دو رقمی است زیرا طی سه سال ابتدای برنامه چهارم و اینک که به پایان سال چهارم برنامه نزدیک شده‌ایم، هر سال به طور متوسط ۳۰ تا ۴۰ درصد از رشد متوسط ۸ درصدی هدف برنامه عقب بوده‌ایم. بدیهی است دستیابی به نرخ بیکاری هدف در پایان برنامه چهارم، مستلزم آن بود که بر مدار تکالیف برنامه حرکت می‌کردیم اما اینک نیل به این هدف نیازمند به تحقق رشد اقتصادی دو رقمی است زیرا طی سه سال ابتدای برنامه چهارم و اینک که به پایان سال چهارم برنامه نزدیک شده‌ایم، هر سال به طور متوسط ۳۰ تا ۴۰ درصد از رشد متوسط ۸ درصدی هدف برنامه عقب بوده‌ایم.

بدیهی است دستیابی به نرخ بیکاری هدف در پایان برنامه چهارم، محقق نمی‌شود مگر از طریق تعلق اراده‌های قاطع مجلس و دولت در بهینه‌سازی فرآیند تخصیص منابع. کوچک‌سازی و زوال دخالت‌های نامطلوب دولت در اقتصاد، دست کشیدن از انحصار، هدفمند کردن یارانه‌ها و تهی‌کردن بازار از عوامل غیربازاری. بدیهی است نتیجه اقدامات مذکور، دستیابی به یک نظام اقتصاد آزاد رقابتی و توسط بخش خصوصی خواهد بود که لازمست به عنوان محور اصلی طرح‌های توسعه اقتصاد ملی مورد توجه سیاست‌گذاران اقتصادی-سیاسی کشور قرار گیرد.